

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و چهل و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۲ گنج حضور، بخش سوم

«هلال پنداشتن آن شخص خیال را، در عهد عمر رضی الله عنه»

ماه روزه گشت در عهد عمر

بر سر کوهی دویدند آن نفر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۲

[این داستان مثنوی درباره افرادی است که در زمان عمر به بالای کوه بلندی رفتند تا هلال ماه رمضان را ببینند. رفتن به بالای کوه نماد رفتن به ورای همه فکرهای ذهن است تا فضای درون آن قدر باز شود که واقعاً از ذهن گسسته شویم و به صورت حضور ناظر ذهنمان را ببینیم و منظور از هلال ماه تجلی و بروز اصل ما و آگاه شدن هشیاری از هشیاری است، یعنی وقتی انسان با فضاگشایی و پرهیز از آوردن چیزهای ذهنی به مرکز اندکی به زندگی زنده شود، به صورت حضور ناظر خودش را می بیند.]

در دوران عُمر، مردم در ماه رمضان برای دیدن هلال ماه با شتاب بر بالای کوهی رفتند.  
نکته: درواقع مردم دچار این اشکال هستند که من ذهنی و جسمها را که مانند مویی جلوی چشم عدمشان است،  
به جای خداوند می بینند و فکر می کنند دارند به او زنده می شوند.

تا هلال روزه را گیرند فال  
آن یکی گفت: ای عمر، اینک هلال  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۳

مردم به بالای کوه رفتند [ تا رؤیت هلال ماه را به فال نیک بگیرند. یکی از میان آن جمع به عمر گفت: این هلال  
ماه است.

[دیدن هلال ماه یعنی برای اولین بار با فضاگشایی روی پای ذات خودمان می ایستیم، هشیاری روی هشیاری  
قائم می شود، به ذهن نگاه می کند و عدم خودش را نشان می دهد. از آن پس ما دیگر عاقبت بین شده و  
فضابندی نمی کنیم. حال ما باید این را به فال نیک بگیریم، چراکه پس از آن زندگی از طریق ما فکر و عمل کرده  
و همیشه اتفاقات خوب خواهد افتاد.]

چون عُمَرُ بر آسمان، مه را ندید  
گفت کاین مه از خیال تو دمید  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۴

عمر نماد یک انسان زنده به حضور است که می تواند هم آسمان بی نهایت خدا را ببیند، هم آسمان من ذهنی را؛ بنابراین در آسمان آن شخص ماه حضور را ندید و فهمید که او ذهنش را می بیند، به او گفت: این هلالی که می گویی زاده خیال تو است و یک فکر است، در حقیقت تو خدا را نمی بینی، من ذهنی ات را می بینی.

در خبرِ پشنو تو این پند نکو  
 بین جنبیکم لکم اعدی عدو  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۶-۴۰

تو این پند و اندرزِ خوب را که در یکی از احادیثِ شریف آمده بشنو و به آن عمل کن:

«سرسخت‌ترین دشمن شما در درونِ شماست.» [سرسخت‌ترین دشمنِ ما، من ذهنی ما است.]

نکته: خیلی از ما انسان‌ها با بودن در ذهن توهم زنده شدن به خداوند را داریم و گفت‌وگوی ذهنی را گفت‌وگو با خداوند می‌پنداریم، اما درواقع همین توهم است که زندگی ما را خراب کرده‌است.

حدیث

«أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ.»  
«سرسخت‌ترین دشمن تو، نفسِ تو است که در میانِ دو پهلویت (درونت) جا دارد.»

گرگ درنده‌ست نفسِ بد، یقین  
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

ای انسان، به‌طور قطع و یقین من‌ذهنی تو، خطرناک‌ترین دشمن و بدترین قرین است که همچون گرگی درنده، همه‌چیز خودت و دیگران را خراب و تباه می‌کند. پس تو نباید با سبب‌سازی بهانه‌تراشی کنی و همه‌چیز را گردن قرین‌های بیرونی بیندازی [بلکه باید حواست به خودت باشد].



مصطفی فرمود: گر گویم به راست  
شرح آن دشمن که در جان شماست  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۱۱

حضرت رسول فرمود: «اگر واقعاً احوال این دشمن یعنی من ذهنی که در درون شماست را شرح دهم و بگویم  
چقدر با شما دشمنی دارد و چه ضررهایی می تواند به شما بزند،

زهره‌های پردلان هم بردرد  
نه رود ره، نه غم کاری خورد  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۱۲  
-پردل: شجاع، دلیر، دلاور، باجرت

در این صورت زهره پر جرت ترین و شجاع ترین انسان ها هم پاره می شود. به طوری که از ترس دیگر قادر به راه رفتن و یا انجام دادن کاری نیستند. [زندگی به تدریج من ذهنی را به ما نشان می دهد و آن را ضعیف می کند تا ما از پلیدی و شرارت آن نترسیم و قادر باشیم روی خود کار کنیم و تبدیل هشیاری در ما صورت گیرد.]

خانه را مین روفتم از نیک و بد  
خانه‌ام پرست از عشق احد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۴

[مولانا از زبان انسان زنده شده به زندگی می گوید:] من با فضاگشایی خانه دلم را از تمام همانیدگی‌هایی که ممکن است به مرکزم بیایند پاک کردم. اینک خانه دلم عدم شده و پر از عشق خداوند یگانه است.

نکته: این ادعا که به حضور رسیده‌ایم و قادریم هلال ماه زندگی را ببینیم، ناشی از پندار کمال و ناموس ما است.

هرچه بینم اندر او غیر خدا  
 آن من نبود، بود عکس گدا  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۵

در آینه دلم که از همانیدگی‌ها پاک شده، هر چیزی جز خدا را بینم انعکاس وجود من نیست، بلکه انعکاس من‌های ذهنی گداصفت است، زیرا از من‌ذهنی من دیگر چیزی باقی نمانده‌است.

نکته: اگر ما آینه شویم و عکس گداهای بیرون که تشنه همانیدگی‌ها هستند، در آینه ما بیفتد، نباید عصبانی شویم. فقط باید گداها را ببینیم. اگر ناراحت و عصبانی شویم، یعنی هنوز همانیدگی داریم و آینه نشده‌ایم.

گر نه نفس از اندرون راهت زدی  
ره‌زنان را بر تو دستی کی بدی؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

اگر من ذهنی خودمان با آوردن همانیدگی‌ها به مرکزمان ما را گمراه نمی‌کرد، من‌های ذهنی دیگر نمی‌توانستند به ما دسترسی داشته باشند و ما را به واکنش وادارند.

ز آن عوانِ مُقتَضی که شهوت است  
دل اسیرِ حرص و آز و آفت است  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۴  
عوان: داروغه، مأمور  
-مقتضی: اقتضاکننده، خواهش‌گر

بر اثر تلاش آن مأمورِ مقتضی یعنی من‌ذهنی که بر حسب سبب‌سازی و شهوت همانیدگی‌ها کار می‌کند، مرکز انسان اسیرِ زیاده‌خواهی، طمع و خرابکاری است.

ز آن عوان سرّ شدی دزد و تباه  
تا عوانان را به قهر توست راه  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵

بر اثر تلاش آن مأمور نهانی یعنی من ذهنی که درون تو است، ایجاد مسئله و درد کردی، دزد شدی و زندگی ات  
در اثر همانیده شدن با چیزها تباه گشت و به باد رفت؛ بنابراین من های ذهنی دیگر نیز می توانند از طریق  
من ذهنی ات به تو آسیب برسانند.

ورنه من بینا ترم افلاک را  
چون نمی بینم هلال پاک را؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۵

عمر گفت: «من در دیدن آسمان ها و ستارگان از تو بینا تر هستم و آسمان حضور را بهتر از تو می شناسم. چطور  
ممکن است که هلال پاک حضور تو را در آسمان زندگی نبینم؟»

گفت: تر کن دست و بر ابرو بمال  
آنگهان تو برنگر سوی هلال  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۶

عمر که نماد انسان زنده شده به حضور است گفت: «دستت را تر کن و بر ابروانت بکش و سپس دوباره به هلالی که دیده‌ای بنگر.»  
نکته: ما باید با فضاگشایی ابتدا من ذهنی خودمان را از جلوی چشمانمان کنار بزنیم و بعد به دیگران هم کمک کنیم تا این کار را انجام دهند.

چون که او تر کرد ابرو، مه ندید  
گفت: ای شه، نیست مه، شد ناپدید  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۷

همین که آن شخص دست تر خود را بر ابروانش کشید، آن مو از جلوی چشمش کنار رفت و گفت: «ای پادشاه، ای انسانی که به حضور زنده هستی، هلال ماه ناپدید شد و دیگر آن را نمی بینم.»

گفت: آری، موی ابرو شد کمان  
سوی تو افکند تیری از گمان  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۸

عمر گفت: «آری موی ابروی تو کمان شد و تیر وهم و خیال را به سویت پرتاب کرد.» [به عبارتی چیزی که ذهنت نشان داد به مرکز آمد، تو را به سبب‌سازی ذهن برد و تو فکر کردی آن چه را که می‌بینی واقعاً خداوند و اصل تو به عنوان حضور ناظر است.]

چونکه مویی کز شد، او را راه زد  
تا به دعوی، لاف دید ماه زد  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹

وقتی یک چیز کوچک حتی به اندازه تار مویی در این لحظه به مرکز انسان بیاید و راهش را بزند، در این صورت او را دچار گمراهی می‌کند؛ طوری که به دروغ ادعا می‌کند ماه زندگی را دیده‌است.

موی کز چون پرده گردون بود  
چون همه اجزات کز شد چون بود؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰

وقتی که یک موی کج و راه یافتن چیزی کوچک به مرکز انسان، پرده‌ای بر روی آسمان زندگی می‌کشد، حال اگر همه اعضا و اجزای وجودت کج و ناراست شد و لحظه به لحظه چیزی از ذهن به مرکزت راه یافت، بین که چه می‌شود؟

نکته: وقتی هر لحظه بر حسب ذهن فکر می‌کنیم، زندگی مان غلط اندر غلط می‌شود.



صبح کاذب صد هزاران کاروان  
داد بر بادِ هلاکتِ ای جوان  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۳

ای جوان، صبح کاذب که نماد بیداری انسان در من‌ذهنی‌ست، صدها هزار کاروان انسانی را به باد هلاکت سپرده‌است. [هشیاری مراحل گوناگونی از جماد به نبات، از نبات به حیوان و از حیوان به انسان پیموده، اما در ذهن به دام افتاده‌است. به عبارتی هشیاری او در صبح کاذب و دروغین ذهن، دزدیده شده‌است.]

نکته: علت این که ملت‌ها به جان هم افتاده و با هم در جنگ و ستیزند این است که هر کدام از آن‌ها فکر می‌کنند، درست می‌بینند و درست رفتار می‌کنند؛ اما در واقع آن‌ها در صبح کاذب یا دید غلط ذهنی هستند.

میل شهوت، کر کند دل را و کور  
تا نماید خر چو یوسف، نار نور  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۵

میل و شهوت چیزها و همانیدگی‌هایی که به مرکزمان می‌آوریم، دل ما را کر و کور می‌کنند، به طوری که خر که همین من ذهنی است به نظر ما حضرت یوسف جلوه می‌کند و آتش و درد به صورت نور نمایان می‌شود.

[بدین ترتیب در من ذهنی ایجاد درد می‌کنیم و جنگ و خراب‌کاری راه می‌اندازیم، اما می‌پنداریم که خرد و هشیاری را رواج داده‌ایم و صلح را به جهان آورده‌ایم.]

ای بسا سرمست نار و نارجو  
خویشتن را نور مطلق داند او  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶

چه بسیارند افرادی که در مرکزشان همانیدگی‌های زیادی دارند، سرمست آتشِ درد هستند و به دنبال تخریب می‌باشند، اما خود را نور مطلق و زنده‌شده به زندگی می‌دانند.

جز مگر بنده خدا، یا جذبِ حق  
با رهش آرد، برگرداند ورق  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۷

مگر این که یکی از بندگان خدا مانند مولانا و یا جذبِ حق از طریق فضاگشایی، عدم کردن مرکز و فکر و عمل کردن با هشیاری حضور، انسان من‌ذهنی را به راه بیاورد، ورق را برگرداند، و سبکِ زندگی‌اش را دگرگون کند.

نکته: برنامه گنج حضور و ابیات مولانا در روند تبدیل از هشیاری جسمی به هشیاری حضور نقش مهمی دارند.

تا بداند کآن خیال ناریه  
در طریقت نیست الّا عاریه  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۸  
ناریه: آتشین  
عاریه: قرضی

تا شخصی که فضاگشایی می کند بداند که خیال پُر از آتش و دَرَد من ذهنی، در راه زنده شدن به خدا و جست‌وجوی درست زندگی، موقتی بوده، به درد نمی خورد و باید هرچه زودتر از آن خارج شود.

راست گن اجزات را از راستان  
سر مگش ای راسترو، زان آستان  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱

ای من ذهنی مغرور و فریفته، به واسطه وجود انسان‌های زنده به زندگی مانند مولانا، اجزای وجودت را با تکرار ابیات، تسلیم و فضاگشایی راست کن، چراکه تو هر لحظه چیزهای ذهنی را به مرکزت آورده و براساس آنها اشتباه می بینی. بنابراین ای راسترو از آستان ایشان سرپیچی مکن و با دانش ذهنی خودت پیش نرو.

هم ترازو را ترازو راست کرد  
 هم ترازو را ترازو کاست کرد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲

هرگاه ترازویی صحیح و سالم باشد، ترازوهای نامیزان و خراب را به وسیله آن میزان می کنند ولی هرگاه ترازویی خراب و ناسالم باشد، هر ترازویی را که بخواهند به وسیله آن میزان کنند خراب و نامیزان می شود.

[به بیانی دیگر ترازوی مرکز ما نیز که با آمدن چیزهای ذهنی، از تعادل خارج شده، به واسطه خواندن و قرین شدن با ابیات بزرگانی چون مولانا که بهترین آینه و ترازو هستند، میزان می شود. همچنین قرین شدن با انسان های من ذهنی سبب می شود ترازوی وجود ما خراب شود.]

نکته: اگر آثار انسان های من ذهنی را مطالعه کنیم، ترازویمان خراب می شود، یعنی ترازوی من ذهنی ما را من های ذهنی نمی توانند درست کنند؛ پس باید به شدت از مصاحبت با انسان هایی که با مرکز همانیده مرتب در حال پخش درد هستند بپرهیزیم.

هر که با ناراستان هم‌سنگ شد  
در کمی افتاد و، عقلش دنگ شد  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳  
هم‌سنگ: هم‌وزن، همتایی، در این جا مصاحبت  
دنگ: احمق، بی‌هوش

هر کسی با ناراستان، کسانی که ذهن خود را به مرکزشان می‌آورند و از طریق آن فکر و عمل می‌کنند، قرین و هم‌صحبت شد، دچار درد و بدبینی گشت، عقلش از بین رفت و احمق شد.

این قدر گفتیم، باقی فکر کن  
فکر اگر جامد بود، رو ذکر کن  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۵

تا این جا را ما گفتیم، حال برو و باقی مطلب را خودت با فضاگشایی و فکر کردن دریاب. اگر فکر خلاق و صنع  
زندگی را نداری و همواره با هشیاری جسمی فکر و عمل می کنی، در این صورت به ذکر که همان تکرار ابیات  
مولانا است پرداز.

ذکر آرد فکر را در اهتزاز  
ذکر را خورشید این افسرده ساز  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۶  
اهتزاز: جنبیدن و تکان خوردن چیزی در جای خود

فضاگشایی و تکرار ابیات بزرگانی چون مولانا، فکر خلاق را که از طرف زندگی می‌آید به جنبش و حرکت درمی‌آورد. پس تو ذکر و تکرار ابیات را مانند خورشیدی بر این من‌ذهنی افسرده که با هشیاری جسمی کار می‌کند بتابان و آن را به جنب‌وجوش دریاور.



اصل خود جذب است، لیک ای خواجه تاش  
کار کن، موقوف آن جذبه مباش  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷  
خواجه تاش: دو غلام را گویند که یک صاحب دارند.

ای کسی که هر دویمان یک خواجه و سرور داریم و از یک جنس هستیم، درست است که عامل اصلی که در  
زنده شدن به زندگی به ما کمک می کند، جذبه زندگی است، اما تو باید با صبر و فضاگشایی و تکرار ابیات روی  
خودت کار کنی و فقط منتظر این نباشی که خداوند تو را جذب کند و نجات دهد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید